**علم اجتماعی واساختی و هویّت ایرانی**

**دکتر محمدتقی ایمان**

استاد گروه جامعه‌شناسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.

E-mail: [iman@shirazu.ac.ir](mailto:iman@shirazu.ac.ir)

**دکتر منصور طبیعی**

استادیار گروه جامعه‌شناسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.

E-mail:  [mtabiee@rose.shirazu.ac.ir](mailto:%20mtabiee@rose.shirazu.ac.ir)

**دکتر علی بندرریگی‌زاده**

پژوهشگر پسادکتری، گروه جامعه‌شناسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.

E-mail: [ali.bandarrigizadeh@gmail.com](mailto:ali.bandarrigizadeh@gmail.com)

چکیده

عناصر بنیادینی که علم اجتماعی واساختی را از سایر گونه‌های علم اجتماعی متمایز می‌سازند این امکان را برای آن فراهم می‌آورند که برساخت مفهوم «هویّت ایرانی» را در متن و بستر واگشایی‌های علمی قرار دهد. به‌عبارت‌دیگر، آن عناصری که در پیکرۀ علم اجتماعی واساختی ‌تنیده‌اند و، بدین‌سان، موجودیّت و ماهیّت این گونه از علم را وابسته به خود نموده‌اند همان عناصری هستند که به‌عنوان اجزاء تشکیل‌دهندۀ این پیکره به‌وجودآورندۀ ظرفیّت‌هایی برای واکاوی برساخت مفهوم مورد بحث‌اند. بدین‌طریق، عناصر یا اجزایی که جهان اجتماعی را به‌سان جهانی به تصویر می‌کشند که خلق و بازخلق می‌شود و بر نقش فعّال انسان در خلق و بازخلق این جهان تأکید می‌کنند همانا عناصر و اجزایی می‌باشند که تدقیق در برساخته‌شدن مفهوم هویّت ایرانی را در ارتباط وثیق و عمیق با آن‌چه که «انتظام در پراکندگی» نامیده می‌شود ممکن می‌سازند.

واژگان كليدي: **هویّت، واسازی، برسازی، دریدا.**

# مقدمه

رویکردی به برساخت هویّت وجود دارد که خصوصیّات معیّن اشتراک فردی با دیگران را برجسته می‌سازد. این رویکرد بر ماهیّت ذاتی یا بر مجموعه‌ای از تجارب پای‌فشاری می‌کند که صرف‌نظر از تفاوت‌های گوناگون میان اعضاء‌ــ که برای مثال بر نژاد، سن یا جنس مبتنی می‌باشند‌ــ در میان تمامی افراد اشتراک دارد. این رویکرد همانا رویکردی ذات‌باور و ذات‌گرا است. این امر بدین‌سبب است که رویکرد مورد بحث اوّلاً عامل یک‌دست‎کننده و یک‌پارچه‌کنندۀ گروه‌(ها) را درونی و ذاتی آن(ها) می‎داند و، ثانیاً، آن‌چه سبب این یک‌دستی و یک‌پارچگی می‎شود را بر تاریخ، فرهنگ و جغرافیا استعلا و برتری می‌بخشد. هرچند نامی که با این رویکرد دارای بیش‌ترین ارتباط دانسته شده است نام اریک اریکسون[[1]](#footnote-1) بوده است و هرچند به‌طور عام ‌چنین پنداشته شده است که اریکسون یک ایدۀ محوری و عمدۀ واحد را با تأکیدنهادن بر مدل انتخاب عقلانی انسان دنبال می‌کند و می‏کوشد سایر پدیده‌ها را تحت‎الشّعاع این ایده قرار دهد و آن‎ها را در پرتو این ایده تفسیر نماید، امّا باید بدانیم که نظریۀ اریکسون بسیار پیچیده می‌باشد و ایستادگی خود را در مقابل افراد و عواملی نشان می‌دهد که می‌کوشند پدیده‌ها را حول یک ایدۀ محوری و عمده تحلیل کنند. حال، این ایدۀ محوری و عمدۀ واحد چه انتخاب عقلانی باشد و چه عناصر تکامل‌گرایانه‌ای که از زیست‎شناسی کلان اخذ شده‌اند. به‌زعم اریکسون، هویّت امری انتسابی نیست و، بنابراین، با اموری نظیر نژاد، قومیّت و جنسیّت مرتبط نمی‎باشد. در نزد او، هویّت آن چیزی است که «حاصل می‌شود و به‌دست می‎آید». امّا، رویکرد ذات‌باور یا ذات‌گرایی که از آن سخن می‌گوییم هویّت را کم‌وبیش با ابتناء بر چنین معیارهای ازپیش‎تعیین‎شده‌ای تعریف می‎کند و هویّت خاص گروه‌های اجتماعی را حول امر واحد مشخّص می‌نماید و، این‌چنین، به اضمحلال تنوّع و تکثّر دامن می‌زند. بدین‌طریق، رویکرد مورد بحث تمام هم‌وغم خود را در جهت یک‌دست‌ساختن گروه‌هایی به‌کار می‌گیرد که به‌طور عمده دارای علایق، منافع و جهت‎گیری‎های متفاوت و متباین هستند.

مقالۀ حاضر با طرح مبانی «علم اجتماعی واساختی» می‌کوشد تا رویکردی بدیل را در حوزۀ علوم اجتماعی پیشِ روی گذارد و بر این امر مُهر تأیید زند که این گونه از علم اجتماعی در جایگاهی *است* که توانایی ایستادگی در برابر رویکرد هم‌سان‌ساز را داشته باشد. هدف اصلی این مقاله امّا فراهم‌آوردن ابزارهای نظری‌ای برای واگشایی مفهوم «هویّت ایرانی» با عطف به علم اجتماعی واساختی است.

**واسازی و علم اجتماعی واساختی**

گونه‌ای از علم اجتماعی که عنوان «علم اجتماعی واساختی» را بر تارک خود دارد بیش و پیش از هر نام دیگری با نام ژاک دریدا[[2]](#footnote-2) در پیوند است. علم اجتماعی واساختی، در واقع، گونه‌ای از علم اجتماعی است که از بطن فلسفۀ دریدا برآمده است و بر صورت‌بندی ژرف و غنی او از مفهوم «واسازی» استوار گشته است. در این‌جا باید خاطر نشان سازیم که مفهوم واسازی به همان میزان که دارای کاربردی موسّع بوده است، مورد سوءبرداشت و سوءخوانش نیز قرار گرفته است. بدفهمی‌ها و کج‌فهمی‌ها از این مفهوم تا بدان حد بوده است که خودِ دریدا در برابر آنانی فریاد برآورده است که واسازی را هم‌پیوند با «پایانِ فلسفه» دانسته‌اند و آن را به‌سان رهیافتی مورد شناسایی قرار داده‌اند که به ویران‌سازیِ متن، سنّت، حقیقت و پرافتخارترین اسامی در سنّتِ فلسفی گرایش دارد و «خصمی» برای برنامه‌ها و نهادهای آکادمیک است: «آن‌چه که واسازی نامیده شده است، هیچ‌گاه با نهادهایِ فی‌نفسه، با فلسفۀ فی‌نفسه و با زمینۀ دانشِ فی‌نفسه ضدیّت نداشته است» (دریدا، 1999: 5). به‌زعم دریدا، واسازی «ایجابیّتی» است که «متقارن با گسست نه‌چندان کامل‌اش از گذشته، و توأم با پاسداشت‌اش از یاد و خاطرۀ گذشته، طرحی به غایت جدید درمی‌افکند» (همان: ۶). لذا، واسازی درصدد تخریب‌کردن و ویران‌نمودن گذشته نیست؛ در فلسفۀ دریدا، واسازی متوجّه آن عناصری از گذشته است که دارای اقتدارِ «خاستگاهی»، «سرمنشأیی» و «بنیادی» هستند. از جملۀ چنین عناصری که البته دارای «حضوری متافیزیکی» است به سوژۀ حاکم باید اشاره نمود که لزوماً بر مفهوم «ذات» دلالت دارد و با آن هم‌پیوند است (دریدا، 2001: 289). واسازی چنین عناصری که حضورشان همواره‌ـ‌ باشنده و همه‌جا‌ـ باشنده است و تجسّمات تام‌وتمام ذات‌باوری و ذات‌گرایی‌اند را از درون‌شان به پرسش می‌گیرد.

امّا، پرسش اصلی در این‌جا متوجّه ماهیّت علم اجتماعی واساختی است. به‌عبارت‌دیگر، لازم و ضروری می‌باشد که به این پرسش پاسخ دهیم که این گونه از علم اجتماعی از حیث چه اموری از جریانِ غالبِ حاکم بر علوم اجتماعی متمایز شده است. در پاسخ به این پرسش باید خاطر نشان سازیم که این گونه از علم اجتماعی در برابر ایده‌های تثبیت‌شده‌ای مقاومت می‌کند که به ساخت‌کارهای هم‌یگانه‌ساز متوسّل می‌شوند و افراد را در یک پیکرۀ سیاسی‌ـ اجتماعی و، در واقع، در قالبِ «امرِ واحد» ادغام می‌سازند و این پیکره یا این امر را به‌عنوان نمایندۀ وحدت و انسجامِ جامعه عَلَم می‌کنند. علم اجتماعی واساختی در کوششی همیشگی است تا رویکردهای هم‌سان‎ساز و رویکردهایی که مبیّن و مبرّز انسداد متافیزیکی‎‌اند را به مُحاق برد. علم اجتماعی واساختی در برابر تأکید بر «امر واحدِ» همواره‌ـ‌ حاضر و درـ‌ همه‌جاـ حاضر مقاومتی همیشگی دارد و قطب مقابل جریانی را در حوزۀ علوم اجتماعی برمی‌سازد که سوژۀ مدرن را به‌واسطۀ برجسته و پُررنگ‎نمودن عنصر «تقلید محض» در مُغاکِ ظلمانیِ درـ خودـ فرورفتگی گرفتار می‎سازد و او را آن‌سان فرومی‌پاشاند که گویا از بدو امر موجودیّتی نداشته است. گونه‌ای از علم اجتماعی که با واسازیِ دریدایی دارای پیوندهایی وثیق می‌باشد تمام توان خود را به‌کار می‌گیرد تا در برابر درون‎ماندگارانگاریِ جریان غالبی ایستادگی کند که هر آن‌چه را که دارای کیفیّتی متفاوت می‌باشد به حاشیه می‎راند و مطرود و متروک می‎گرداند و، بدین‌طریق، امر عام را بر امر خاص مستولی می‌سازد و دوگانگی‌ای را میان سوژه و ابژه به‎وجود می‌آید که سوژه را «مجبور» می‎سازد و توانایی‌اش برای اندیشیدن را از او سلب می‌کند.

**علم اجتماعی واساختی و «هویّت ایرانی»**

حال، اگر بخواهیم علم اجتماعی واساختی را با عطف به مفهوم هویّت ایرانی مدّنظر قرار دهیم و، در واقع، اگر قصد داشته باشیم که اصول این گونه از علم اجتماعی را با هدف واگشایی مفهوم پیش‌گفته واکاوی نماییم، در درجۀ نخست لازم است که از این امر آگاهی داشته باشیم که در حال فراهم‌آوردن مقدّمات بحثی هستیم که با ضدّذات‌باوری در پیوند است و در مقابل جبهۀ ذات‌باور قرار دارد.

علم اجتماعی واساختی در نخستین مواجهۀ اساسی خود با برساختۀ مفهومی هویّت ایرانی این امر را پیشِ روی می‌گذارد که این برساخته اگر تجسّم هم‌سان‌پنداری یا رویکرد هم‌سان‌ساز باشد یا حتی اگر کوچک‌ترین و جزئی‌ترین پیوندها را با گرایشی داشته باشد که درصدد تقلیل عناصر و مسائل هویّت‌های ایرانی به مجموعه‌ای واحد از اصول مشترک و متصلّب است، آسیب‌های جدّی و بعضاً جبران‌ناپذیری را متوجّه عناصر بنیادین و عناصر متشکّلۀ نظام اجتماعی خواهد کرد. بر این اساس، اگر «هویّت ایرانی» تحت لوای جریان حاکم بر ساحت علوم اجتماعی قرار گیرد یا بیش از این با رویکرد درون‌ماندگارانگار و اجزاء گوناگون آن در پیوند باشد، ظهور و بروز و وقوع آسیب‌های اجتماعی گریزناپذیر خواهد بود.

در حقیقت، علم اجتماعی واساختی به ما نشان می‌دهد که به برساختی از مفهوم هویّت ایرانی نیاز داریم که عناصر یا اجزاء آن به‌گونه‌ای بازاندیشانه با یکدیگر در پیوند باشند و «بازاندیشیِ مدام» اساس و بنیان وابستگی‌های متقابل آنان را شکل دهد. بدین‌نحو، هیچ‌کدام از این عناصر یا اجزاء مورد بی‌توجّهی یا کم‌توجّهی قرار نخواهد گرفت و ارتباط و پیوند هر یک از آن‌ها با بستر موسّع اجتماعی حفظ خواهد شد. برای این منظور، لازم و ضروری است که عناصر یا اجزاء برساخت هویّت ایرانی از بطن و متن تجارب کنشگران اجتماعی حاصل شوند و بر ارزیابی‌های مستمر رفت‌وآمدی و بر ارزیابی‌هایی استوار باشند که قائم به دیدگاه‌های کنشگران‌اند.

در صورتی که برساخت مفهومی هویّت ایرانی با بازاندیشی هم‌پیوند گردد، مقصود علم اجتماعی واساختی تا حدّ زیادی تأمین می‌گردد: در این صورت، با برساخت مفهومی‌ای مواجه خواهیم بود که هویّت‌های متنوّع و متکثّر اجتماعی را توأمان با این‌که خارج از بدنۀ اصلی قرار دارند به جزئی از کلیّت مبدّل می‌کند و به بینش نظری یا دیدگاهی دوام و قوام می‌بخشد که توأمان با این‌که از برون به درون می‌نگرد، برون را از درون مورد ملاحظه قرار می‌دهد. بدین‌طریق، بینش یا دیدگاهی نضج می‌گیرد که توأمان با این‌که هویّت‌های چندگانه را از سطح کلان اجتماعی می‌نگرد و هرکدام از آن‌ها را با ابتناء بر کلیّت «هویّت ایرانی» مطمح‌نظر قرار می‌دهد، به این کلیّت نیز براساس هویّت‌های خاص توجّه می‌کند.

اگر چنین بینش یا دیدگاه نظری‌ای استوار و مستحکم شود و سایۀ خود را بر صورت‌بندی‌های مفهومی «هویّت ایرانی» بگستراند، فضا برای علم اجتماعی واساختی گشوده می‌گردد تا با شدّت و حدّت بیشتری از سیاست‌هایِ «هویّت‌سازِ» هم‎سان‎ساز تبرّی جوید و برداشت‌های موجود و منسوخ از هویّت ایرانی را «واسازی» و سپس «بازسازی» و «برسازی» نماید. بدین‌نحو، با گشودگی‌ای که از پس «فراگیری» حاصل می‌شود علم اجتماعی واساختی قادر می‌گردد که در برابر اشباح دامنه‌گستر ایده‌های تثبیت‌شده (ایمان و بندرریگی‌زاده، 1400: 65-70؛ 1401: 37-44) ایستادگی کند و تعاریف حاکم بر ساحت معنایی «هویّت ایرانی» را به چالش کشد و دامن این برساختۀ مفهومی را از جهان‌شمولیّت و از هر آن چیزی بزداید که از‌ـ‌پیش‌ـ‌تعیین‌کننده و از‌ـ‌پیش‌ـ‌تعیّن‌یافته است. «هویّت ایرانی»، بدین‌طریق، امکانیّت‎های جدیدی را برای برساختن «خود» به منصۀ ظهور می‌رساند و به حمایت و دفاع از عاملیّت انسانی معنا می‌بخشد.

امّا، اگر بخواهیم بر گشودگی‌ای متمرکز شویم که توسّل به اصول علم اجتماعی واساختی پیشِ روی‌مان می‌گذارد، مفاهیم «تفاوت» و «دیگربودگی» را باید نصب‌العین قرار دهیم. اگر این گونۀ خاص از علم اجتماعی قادر گردد که راهبردهای مشخّصی را برای پرده‌برداشتن از آنتاگونیسم‎هاو تفاوت‌های سرکوب‎شدۀ اجتماعی به‌کار گیرد و با اقدامات «واسازانۀ» خود تقابل‌های مفهومی و نظام‌های سلسله‌مراتبیِ قهرآلودِ اقتدار و مرجعیّت را کم‌وبیش بی‌اثر سازد، برساختۀ مفهومی هویّت ایرانی به برساخته‌ای تبدیل می‌شود که همواره به روی «دیگری» گشوده می‌باشد. بدین‌نحو، «هویّت ایرانی» بیش از این‌که بر طرد یا بعضاً حذف اقلیّت‌ها دلالت کند، به شمولیّت و دربردارندگی تجسّم می‌بخشد و دیدگاهی را فراگیر می‌سازد که تفاوت‌های منکوب‎شده و ناهم‌گونی‌های پنهان‌نگه‌داشته‌شده و صداهای خاموش‌شده را به‌حساب می‎آورد.

**نتیجه‌گیری**

صورتی از علم اجتماعی که از فلسفۀ واسازانۀ دریدا متأثّر می‌باشد صورت‌بندی‌های موجود در باب مفهوم هویّت ایرانی را به پرسش می‌گیرد و اَشکال جدیدی از ضدّ‌ـ ‌مرجع‌بنیادی را در برابر دیدگان ترسیم می‌کند. علم اجتماعی واساختی این امکان را فراهم می‌آورد که هر آن‌چه که هم‌اکنون، از زاویۀ دید رویکردهای اندیشه‌گانی موجود، اساس و بنیان «هویّت ایرانی» را شکل می‌دهد به امری تبدیل شود که همواره تشکیک‌پذیر و پذیرای تفکر، تأمّل و تعمّق است. این دوگانه‌سازی اصولاً بر این امر مبتنی می‌باشد که علم اجتماعی واساختی امور خاص، جزئی و منفردِ مربوط به هویّت ایرانی را در برابر اصول عام جهان‌شمول قرار می‌دهد و تنش و تقابلی دائمی را میان این دو سویه مشخّص می‌نماید.

علم اجتماعی واساختی‌ــ در حقیقت امر‌ــ رویکرد، روش و راهبردی گسلنده‎ساز می‌باشد که دلایل شکست تفکرات بنیادگرا را به ما می‌آموزد و نسبت به دام‎های نظری و سیاسی آن آگاه‌مان می‎سازد. این گونه از علم اجتماعی از یک‌سو در تلاش است تا برساختۀ هویّت ایرانی را با انضمامیّتِ واقعیّت اجتماعی ترکیب کند و، از سوی دیگر، این برساخته را در تماس با ضدّ‌ـ‌ ذات‌گرایی کثرت‎مند سازد. علم اجتماعی واساختی تمام جهد و کوشش خود را برای نقد پیش‌فرض‎هایِ متافیزیکیِ برساخت هویّت ایرانی و به‌چالش‎کشیدن آن‌ها به‎کار می‎گیرد.

این اهداف دوگانه و نقد و مسئله‌برانگیزنمودن رویکردهای موجود صورتِ واقع نمی‌پذیرند مگر این‌که «هویّت ایرانی» در پیوند با عاملیّت و خودآئینی و در پیوند با بازشناسیو بس‌گانگیبرساخته شود. از این جهت، لازم و ضروری است که علم اجتماعی واساختی در راه شکل‎دادن به «خود»های جدید و صورت‌دادن به سوبژکتیویتۀ انسانی بکوشد، اهمیّت «در حاشیه زیستن» و «حاشیه‎ای بودن» را مشخّص نماید و فضاهای انتقادی را رشد دهد، بر تعلّق به اجتماع انسانی تأکید ورزد و از «داشتنِ حق برای برخورداری از حقوق» سخن گوید، تکثّر و تنوع و افتراق را سرلوحۀ خود داشته باشد و پراکندگی‌ها را در کلیّتی منتظم سامان دهد.

منابع

ایمان، محمدتقی و بندرریگی‌زاده، علی (1400)، *فلسفه جامعه‌شناسی: بنیان‌گذاری سنّت‌های قارّه‌ای [جلد اوّل]*، قم: انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

ایمان، محمدتقی و بندرریگی‌زاده، علی (1401)، «طرح‌ غیرذاتی، ساحت ذاتی: شبح‌وارگی جهان، شبح‌وارگی انسان»، *فصلنامه علمی‌ـ‌ پژوهشی حکمت و فلسفه دانشگاه علامه طباطبایی*، 18(72)، 25-53.

Derrida, Jacques (1999), *Deconstruction in a Nutshell: A Conversation with Jacques Derrida*, Edited with a Commentary by John D. Caputo, New York: Fordham University Press.

Derrida, Jacques (2001), *Writing and Difference*, Translated by Alan Bass, London and New York: Routledge.

****

**Deconstructive Social Science and the Concept of “Iranian Identity”**

**Mohammad Taghi Iman, PhD.**

Professor of Sociology Department, Shiraz University, Shiraz, Iran.

E-mail: [iman@shirazu.ac.ir](mailto:iman@shirazu.ac.ir)

**Mansour Tabiee, PhD.**

Assistant Professor of Sociology Department, Shiraz University, Shiraz, Iran.

E-mail:  [mtabiee@rose.shirazu.ac.ir](mailto:%20mtabiee@rose.shirazu.ac.ir)

**Ali Bandarrigizadeh, PhD.**

Postdoctoral Researcher, Sociology Department, Shiraz University, Shiraz, Iran.

E-mail: [ali.bandarrigizadeh@gmail.com](mailto:ali.bandarrigizadeh@gmail.com)

## **Abstract**

The fundamental elements that distinguish deconstructive social science from other types of social sciences enable it to place the construct of “Iranian identity” concept in the context of scientific disclosures. In other words, the elements that have become intertwined with the body of deconstructive social science and, consequently, have made the existence and nature of this type of science dependent upon themselves are the very elements that are debated as the component organs of the body which creates capacities for analyzing the construct of the above-mentioned concept. In this way, the elements or organs that illustrate the social world as a world that is created and re-created and emphasize the active role of humans in this creation and re-creation are the very elements and organs which make it possible to contemplate the construction of the concept of Iranian identity in a certain and profound relationship with what is called “regularity in dispersion”.

**Keywords:** Identity, Deconstruction, Construction, Derrida.

1. . Erik Erikson [↑](#footnote-ref-1)
2. . Jacques Derrida [↑](#footnote-ref-2)